

آیا بشر ترقی کرده است؟

بقلم آقای محمود ضاعی

خاتمه

۶ - پیشرفت معنوی

اگر معیار و میزان پیشرفت معنوی را زیاد شدن دانش و ترقی افکار بدانیم واضحست که پیشرفت کرده ایم چه بشر هیچگاه باندازه امروز روشن فکر و دانشمند نبوده است. اما اگر بگوئیم پیشرفت معنوی وابسته به داشتن منش بزرگ و نهالست و از منش عالی و بزرگ مقصودمان استحکام و ثبات روحی، صمیمیت و وفاداری بمرام و منظور و عشق و علاقه باین مرام باشد باید اذعان کرد که از پیشینیان خود برتر نیستیم و از آنان کمتریم. آنان با آنکه به بسیاری موهومات و خرافات عقیده داشتند و از حیث معلومات گوناگون بیابیه ما نمی رسیدند قدرت شخصیت و فداکاری مخصوصی در مقابل مرام و عقیده خود داشتند و صفات برجسته دیگر را از این قبیل دارا بودند که در ما نیست.

اما اگر از پیشرفت معنوی فضائل اخلاقی را چشم داشته باشیم یعنی، واج فضائل را که کتب مختلفه دینی ستوده اند بخواهیم برخلاف آنچه بسیاری عقیده دارند و با وجود مفاسد اجتماعی زیادی که اسیرانیم باید بگوئیم که از پیش بهتر شده ایم. نجات و رقت روحی، بمراتب از پیش افزونتر شده است چنانکه از یاریهای بسیار نسبت به بیگانگان و حتی گاهی نسبت بدشمنان خود دریغ نمیداریم. برای مثال بخاطر بیاوریم مبلغی را که در سال ۱۹۲۸ کشور امریکا برای دستگیری بیچارگان مصرف کرد بیش از دو میلیارد دلار بود که نصف پولیست که در آن کشور رواج داشته است و در سایر کشورها هم نظائر این نیکوکارها بسیار است. مایونرها در دورترین نقاط گیتی مدرسه ها

و بیمارستانها باز میکنند. پیشینیان ما از ما سنگدل تر و بیدرحمتر بودند. شکنجه هائیکه در قرون وسطی در اروپا و مخصوصاً در اسپانیا معمول بود و خواندن آن انسان را بلرزه میآورد، کشتار هائیکه به فجیع ترین شکلی صورت میگرفت و مجازاتهای ظالمانه و فوق العاده سنگینی که در همه نقاط دنیا وجود داشت گواه این امرست. صد و چهل سال قبل در اسکاتلند کارگران معادن نسلا بعدنسل بنده و برده ارباب خود بودند. در انگلستان مدیونین را مادام الحیات در زندان نگه میداشتند و از هر نقطه دنیا بازارگان متمدن برای گرفتن غلام و کنیز بسواحل آفریقا هجوم میآوردند. یکرروز زندانها گودالهای مریک بود که اگر مجرم از آن روزی نجات مییافت چنان آسیب دیده و فالج شده بود که بگذرد زندگی نمیخورد و مجرمین کوچک و کم تقصیر در آنجا بجایهای کهنه کار تبدیل میشدند. امروز زندانهای ممالک متمدنه دارالتربیه شده است و برای این نیست که از مجرم انتقام گرفته او را نیست و نابود کند اما برای آنست که او را تنبیه نماید و تربیت کند و از مجرمیت که خود مرضیست برهاند و عضو مفید جامعه بارآورد.

گاهی می بیندایم که خشونت دنیای امروز بیش از سابق است ولی این پندار اشتباه است. خیر خواهان عصر ما بمراتب بیش از نوع وستان قدیم به بشر خدمت می کنند. در جامعه کنونی یکنوع رقت و لطافتی پدید آمده، که سابقه نداشته است. بتکامل تدریجی زناشویی نظری بیندازیم: یکوقت ازدواج بطریق غارت صورت میگرفت چنانکه از خواندن تورات معلوم میشود. آنگاه ازدواج بطریق سرقت رواج یافت باینطریق که جوانان قبیله ای شبانه رفته دختران قبیله دیگر را میدزدیدند. وقتی بشر متمدن تر شد ازدواج بصورت بیع و معامله درآمد تا اینکه بشر بمرحله امروزی رسید که ازدواج پیمانیت و مقدس ترین پیمانهاست که زن و مرد برای تشکیل خانواده و زندگی کردن با هم بهم دست می دهند و با هم متحد می شوند. آنانیکه میگویند کاش دوره توحش برامی گشت از رسوم و عادات آن وحشیها چگونه دفاع میکنند؟

رفتاریکه امروز بین شوهر و زن، پدر و فرزند، معلم و شاگرد موجود است هرگز باین خوبی نبوده است، از این حیث بسطحی رسیده ایم که برای پدران وحشی ما تصورش هم ممکن نبوده است.

۷ - آلات و وسایل

یکی از مشخصات برجسته عصر ما ماشینهای زیاد و وسائل بسیار است که احتیاجات ما را تأمین میکند. کوتاه نظریست که از اینهمه وسائل آسایش و رفاه که آفریده رنج هزاران سال و ملیونها انسان است چشم پوشیده بخوایم بزنگانی انسان اولیه که جز زحمت، مشقت، مرض، کثافت و بدبختی چیز دیگریست برگشت کنیم و برهنه و دست خالی بجنک باطبیعت و مقابله با سختیهای زندگی بپردازیم. آنانیکه سنک زندگی پاک و بی آلابش دوره قبل از تمدن را بسینه میزنند خوبست چند روزی از تجملات و زندگی پاکیزه شهری خود دست کشیده برای دیدن وضع بشر اولیه به کشیف ترین دهکدهای که سراغ دارند بروند و فرض کنند که دوره سعادت برگشته است! خیر آنها نخواهند رفت و روسو هم که این فرقه اورا پیشوای خود قرار داده اند هرگز بچنین زندگانی رغبت نمیکرد.

وسائل رفاه و آسایش که بکوقت ندهاند بپسران قوم بود امروز چنان فراوانی یافته است که هر کس میتواند از آن بهره برد. اختراعات روز افزون ما و وسائل را بما میدهند که با کمک آن باطبیعت میجنگیم و بر او استیلا میابیم. بقول « برگسن » « حیوانات و وسائل دفاعی خود یعنی وسائلی را که با آن باید در مقابل محیط مقاومت کنند همیشه باید برتن داشته باشند » اما برخلاف این وسائل را ساخته از آن استفاده می کنیم و وقتی دیگر با آن احتیاج نداستیم تا باز احتیاج پیش آید آنرا کنار میگذاریم. اهرام مصر را یکمیلیون نفوس بزحمت باز و بنا کردند و اغلب آنان از این مشقت تلف شدند. ولی ما امروز بازوهای قوی و بزرگی میسازیم که در مدت کمی بدون رسانیدن آسیبی بکس عماراتی که در عظمت و شکوه از اهرام مصر کمتر نیستند برپا میکنند. برای خود چشمان بزرگی میسازیم که تا ستارگان راه مییابد و چشمان ریزبینی درست میکنیم که تادل ذره نفوذ میکند و از حقائق آن خبر میدهد. بارامی و بدون صرف قوای زیاد از نقطه ای بانقطه دیگر دنیا صحبت میکنیم و مانند خدایان یونان و قالیچه حضرت سلیمان در آسمانها پرواز مینمائیم و چون دیوهای افسانه ای از زیر دریاها میگذریم. مدتها بزمین مهار شده و در آن اسیر بودیم. اکنون که از زنجیر این خاکدان رسته ایم با عقابان همدوشی میکنیم و بر آنان پیشی میگیریم.

ماشینها یعنی آلتیکه خود برای خدمت خود ساخته ایم هرگز بر ما غلبه نخواهند کرد. اختلالیکه اکنون ماشین باعث شده است موقتیست و دیری نخواهد پاید. ماشین خدمتکار صمیمی ماست و روزی با آسایشی که آرزوی ماست عطا خواهد کرد. تمام کارهای بدنی که انسان را فرسوده میکرد بمشین واگذار شده است. زحمت و رنج و بارکشی را ماشین میکند. مگر انسان محکوم بوده است که شب و روز کار کند و زحمت بکشد و هرگز وقت اینرا که بتربیت روحی و اخلاقی خود پردازد و معنی زندگی را درک کند نداشته باشد؟ ماشین بشر را از این محکومیت نجات خواهد بخشید و باو فرصت خواهد داد و با داشتن فرصت بشر خواهد توانست از نگرانی رفع احتیاجات خود فارغ شده بتربیت خود و استفاده از زندگی پردازد.

۸ - علم

«بوکل» گفته است «ما تنها در دانش ترقی میکنیم...» و صحیح گفته است چه سایر ترقیات خود به تبع دانش پیش میآیند. جستجوی دائم و خستگی ناپذیر دانشمندان برای یافتن اسرار طبیعت، نبرد آرام و بیصدای آنان برای غلبه بر جهل و رسیدن بسر منزل حقیقت خود داستانیست که رقت و لطافت آن تا همواری اوضاع و مفاسد اجتماعی ما را جبران میکنند. در این جاست که عالی ترین جنبه روح انسانی تجلی کرده است. این جاست که عده برگزیده ای کوشش میکنند و دست و پا می زنند تا بشر را از غرقاب ظلمتی که در آن غرقست نجات دهند و او را بسوی زمین نور هدایت کنند. انسانرا در روی کره کوچک زمین در نظر بگیرید که در گوشه ای ایستاده کرات عظیم عالم وجود را وزن میکند، اندازه میگیرد، سرگذشت آنها را بیان می کند و از سر نوشت آنها خبر میدهد و تولد و مرگ ستارگان را نظاره می کند! اینجا ریاضی دان دانشمندی پشت میز خود با صفحات کاغذ و فرمول های ریاضی سرگرم است و فرمولهائی ترتیب میدهد که در نتیجه آن مخترعین با اختراعات بزرگ نائل میآیند و قدرت بشر بر او زیاد میکنند. آنجا در عرض آن رود دریا مانند پلی ساخته اند که عقل از نظاره آن مبهوت میشود! این خود هنر و شعر است که در لطافت و علو فکر از اشعار شعرای بزرگ کمتر نیست. آنجا بنای کوه مانندی

برپا کرده اند که سر با آسمان کشیده و در شب چون روشن ترین ستارگان میدرخشند. تنها قدرت فکر بشریست که این بنا را برافراشته است.

علم فیزیک قوای تازه ای برای ما کشف میکند و ما را از عناصر، از ابعاد و از آنمهای جدیدی میآگاهاند. علم زمین شناسی از سنگها تاریخ و سرگذشت زمین را میخواند و آنقصه را برای ما نقل میکند. علم الحیات میکوشد تا همانطور که فیزیک به تبدیل ماده نائل شد او حیات را تبدیل کند. در میدان علم مردانی می بینند که بی آنکه پاداشی یابند و قدری بینند زندگی خود را فدای جستجوی حقیقت میکنند. با آنکه میدانند از میوه نهالی که کاشته اند خود بر نخواهند خورد باز کار میکنند و کوشش مینمایند.

اما باید گفت با آنکه انسان بر ماده استیلا و غلبه یافته در غلبه بر نفس خود کاملاً موفق نشده است. اینجاست که باید با تأسف اقرار کرد از این حیث پیشرفت بزرگی نصیب ما نشده است. علم روانشناسی که برآورده شدن این آرزو یعنی شناسائی نفس را به بشر امید میدهد هنوز در مرحله بدویست و هنوز با بسیاری خیالبافیها، افسانهها و فرضیات مخلوط است و نتوانسته است چنانکه باید شالوده علمی خود را استوار کند. اما بر این مشکلات فائق خواهد آمد، خود را از قید فرضیات و تصورات نجات خواهد داد و آنروز بشر را سعادت خواهد بخشید. تا زمان «فرانسیس بیکن» علم فیزیک هم در این مرحله بود و قسمت عمده آنرا افسانه و خیال تشکیل میداد اما «بیکن» آمده آنعلم را نجات بخشید، حدود او را معین نمود و روش کارش را بیان کرد. در روانشناسی هم به «بیکن» دیگری احتیاج داریم که آمده طرح و نقشه آنرا بدینا تقدیم کند. آنوقت است که روانشناسی آنچه وعده داده است انجام خواهد داد. امروز بشر بر محیط خود شناسائی و غلبه یافته ولی فتح بزرگتری در پیش دارد و آن شناسائی و استیلای بر نفس خویش است.

۹ — تعلیم و تربیت

ما تجربیات اعصار قبل را جمع کرده از آن استفاده میکنیم و آنرا برای آیندگان بارث میگذاریم. یکی از برجسته ترین مشخصات عصر ما توسعه فوق العاده

تعلیم و تربیت و مبالغ هنگفتیست که سالیانه برای مدارس، دانشگاهها و کلاسهای مخصوص خود صرف میکنیم. بکوقت تعلیم و تربیت عالی یکنوع تجمل بود که هر کس را بآن دسترسی نبود ولی امروز داشتن درجه دکتری در علم امری عادی شده است. نه اینست که ما برنواغ زمان گذشته برتری و رجحان داشته باشیم ولی تحقیقاً سطح دانش و فهم عامه بعدی بالا رفته است که در دوره های پیش سابقه نداشته. وقتی از علم و فرهنگ دنیای قدیم صحبت میکنید تنها افلاطون و ارسطو را در نظر بگیرید. حتی در یونان گروه آنتیهای نادان، وحشی و خرافات پرست را بنظر بیاورید که دوره جمع شده و از حیث فهم و ادراک خیلی کم بر جوانان رجحان داشتند. امروز توده مردم با توده مردم قدیم اصلاً قابل مقایسه نیستند. شاید نواغ امروزه ما بر افلاطون و ارسطو برتری نداشته باشند ولی توده امروز از توده قدیم خیلی منور الفکرترند. تعمیم وسایل تعلیم و تربیت و ازدیاد روز افزون مدارس و دانشگاهها، یکه در آن دختران و پسران متساویاً تربیت میشوند قطعاً دنیارانی تغییر خواهد داد و هر کس این امر را بوضوح حس میکند، تجربه بزرگ تعلیم و تربیت تازه شروع شده است و اگر هنوز در جامعه معایبی هست که تعمیم و تربیت نتوانسته است آنرا علاج کند در نتیجه کمی وقت است. اصلاحی که تازه شروع شده است چگونه میتواند بنای نادانی و خرافات را که هزاران سال است دوام یافته و محکم شده باین زودی خراب نماید؟ اما در همین مدت کم نتایج بسیاری از آن گرفته شده که شگفت آور است. همین روشنی پدافکار اکثر مردم و آزادی و باز بودن فکر آنها نتیجه تعلیم و تربیت است. تعلیم و تربیت پیشرفت خواهد کرد و بشر را پیش خواهد برد.

غریزه ای طبیعی است که هر پدر و مادری آرزو دارند فرزند آنها از خودشان داناتر، بهتر و خوشبخت تر شود و بدبختیست برای تحقق این آرزو در تعلیم و تربیت فرزند خود کوشش بسیار خواهند کرد همین امر بهترین دلیلست بر اینکه نژاد آینده از نژاد امروز بهتر خواهد شد و بشر پیشرفت خواهد کرد. همه ما حس می کنیم که نواقض بسیار داریم و در تربیت ما بسیار چیزها فروگذار شده است و همه ما آرزو داریم

که از وجود تاریک ما وجود روشنی تولید شود. ما مواد و مصالح ساختمانی هستیم که تمدن بشر را تشکیل خواهد داد.

اگر بتعلیم و تربیت چندان عقیده نداشته باشیم نتیجه آنست که مفهوم و مراہ آنرا خوب درک نکرده ایم. تعلیم و تربیت این نیست که باره ای اطلاعات و مقداری تاریخ گذشته با اکرادرمغز ما جای داده شود. تعلیم و تربیت باید ما را با روحیات بزرگان آشنا کند و ما را وادار نماید که خود را چون آنان یاد آوریم. اگر از تعلیم و تربیت تنها کسب مآش و رفاه مادی را در نظر بگیریم برآستی آنرا تحقیر کرده ایم.

تعلیم و تربیت وظیفه مهمی که دارد اینست که استعداد های خفته ما را بیدار کند و ما را برانگیزد تا آنها را تقویت نمائیم و بیرورائیم تا اینکه دنیا را که در آن زیست میکنیم بهتر بشناسیم برآن بهتر استیلا باییم و از آن بیشتر بهره مند شویم. میتوانیم تعلیم و تربیت را چنین تعریف کنیم: «تعلیم و تربیت فن نیست که حد اکثر میرائیرا که از فنون مختلفه، پیشرفتهای روحی و اخلاقی و هنری از گذشتگان مانده است بجدا کثیر ممکنه از افراد منتقل میکند تا در نتیجه آنها را قوی کند و انسان بار آورد» علت اینکه رفتار ما چون انسانست، چون حیوان وحشی هم ایست که در سایه تعلیم و تربیت قرار یافته ایم. وقتی که تولد می شویم با بچه های حیوانات فرق کمی داریم ولی هزاران عامل بتربیت ما قیام میکنند و ما را انسان بار می آورد. اثری بجا داده میشود که در قرنهای متمادی گرد آورده شده است. این اثر گرانها روز بروز نفیس تر و بیشتر میشود و بنابراین هر نسلی را برنسل پیش برتری می بخشد.

۱۰ - نوشتن و چاپ

در اینجا هم حافظه ما ضعیف است و یاری نمیکند تا روزگار را که نادانی بر ما استیلا داشت یعنی روزگار را که بشر هنوز کتابت نمیدانست بخاطر آوریم. انروز معلومات بشر افواهی بود و اگر یکی آنچه را شنیده بود فراموش میکرد دانش هم با او میمرد و نیست میشد. و میبایست کوه صعب دانش را نسل جدید دوباره از پایه بالا رود.

کتابت دانش انسانیرا بر پایه ای محکم استوار نمود که بادهای حوادث در آن کمتر اثر میکند و اشعار و فلسفه شعرا و فلاسفه را تا هزاران سال حفظ کرد. نسلهارا با ارث فکری بهم مربوط ساخت و قلمرو فکر را بوجود آورد. کتابت آمد و نواغ و بزرگان را از مرگ نجات داد.

ه. منظور که کتابت نسلی را بنسل دیگر مربوط کردهنر چاپ چون بوجود آمد قومیرا باقوم دیگر مرتبط ساخت و باینطریق تمدن قوام یافت.

تمدن زنجیر بزرگیست که تجربیات و دانش نسلهای مختلف حلقه های آندند نسلهای مختلفه می میرند و نابود میشوند ولی تجربیات و دانش آنها که نماینده آنها هست زنده میماند و می پاید. تمدن بسر زمین خاصی متعلق نیست جوپهای کوچکی که باین رود بزرگ میریزند هر يك از سر زمینی میآیند ولی همه در آغوش رود بزرگ مستهلك میشوند و درحقیقت وجود و شخصیت بزرگتری پیدا میکنند. تنها حکمت و جمال پایدار میماند. حکیم میکوشد تا بر میراث «انسانیت» بیفزاید و علاقه بانسباب بسرزمین مخصوصی ندارد.

تمدن عظیم تراز آنست که باین آسانی فرو ریزد یا کسی بتواند باین قطعیت مرگ آنرا پیشگوئی کند. در تاریخ بشری جنگ همیشه بوده است و تازگی ندارد. جنگ بحرانست که تمدن زیاد آن دچار شده است ولی همیشه نجات یافته و بالاخره این بحران را علاج خواهد کرد. تمدن ما کودکی بوده که هنوز کاملاً بحد بلوغ نرسیده است. برای این کودک امراض و حوادث سخت پیش آمده ولی خود این حوادث و امراض برای تقویت و نمو ضروری بوده است. اما بالاخره از این ناخوشیها و حوادث نجات خواهد یافت و بکمال خواهد رسید. این کودک نابالغ بزرگ و قوی خواهد شد و در سایه خود انسانرا حمایت خواهد کرد و خوشبخت خواهد نمود.